

انگاره های جنسیتی در هزار و یک شب

فاطمه اسمعیلی^۱، دکترسید احمد حسینی کازرونی^۲، دکترمریم پرهیزکاری^۳



تاریخ دریافت: ۹۵/۱۲/۱۶

تاریخ پذیرش: ۹۶/۰۲/۷

چکیده:

هزار و یک شب یکی از متون ادبی چند ملیتی است که عناصر فرهنگ های ملل گوناگون را در خود جای داده است. در این اثر به وضوح، فرهنگ جنسیتی و نظام مردسالار به چشم می خورد، پژوهش حاضر با بررسی حکایت های هزار و یک شب، انگاره ها و اندیشه های جنسیتی فرهنگ گذشته‌ی شرقی را به نمایش گذاشته؛ نقش هر یک از دو جنس (زن و مرد) را در این فرهنگ تبیین کرده است. این پژوهش، با هدف بررسی و نمایاندن وضعیت فرهنگی جوامع شرقی در عهد قدیم به ویژه عصر ساسانی، نقش و جایگاه زنان و مردان در تقابل با همدیگر (تقابل های جنسیتی) تدوین شده که در آن شهرزاد به عنوان الگوی تمام عیار جنسیت زن و شه‌ریار نماد جنسیت مرد و نظام مردسالاری معرفی شده است. یافته های تحقیق نشان می دهد، زن در تمام حکایت های هزار و یک شب دارای نقش های متفاوتی است؛ تمام سعی و تلاش شهرزاد بر این است که نقش های مختلفی به زنان قصه هایش واگذار کند که از یک طرف قابل پذیرش در جامعه ی مرد سالار عهد ساسانی باشد و از طرف دیگر برای شهرزاد بسیار مهم است که بتواند ذهن بیمار گونه شه‌ریار را تلطیف کرده و آماده دریافت نقش های مثبت برای زنان باشد.

واژه های کلیدی: هزار و یک شب، انگاره، جنسیت، انگاره های جنسیتی، نقش

۱. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران
Fatemeh.Esmaili11@yahoo.com

۲. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران
sahkazeroni@yahoo.com

۳. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران
Mprhzk@gmail.com

مقدمه

هزار و یک شب یکی از متون ادبی چند ملیتی و مجموعه داستانی است که: «در این مجموعه داستان، نشانه‌هایی از افسانه‌های هندی، ایرانی، عربی، یهودی و مصری دیده می‌شود.» (محبوب، ۱۳۸۲: ۳۶۲) اما با تحقیقاتی که به انجام رسیده است؛ می‌توان با اطمینان نسبی اظهار نظر کرد «نخستین پایه‌ی هزار و یک شب، همان کتاب ایرانی هزار افسان بوده که بسیاری حکایت‌های آن از منابع هندی است و در قرن سوم هجری از زبان پهلوی به عربی درآمد.» (همان: ۳۶۹) و به الف لیله و لیله مشهور شد.

عبداللطیف طسوجی در اواخر سلطنت محمد شاه و آغاز سلطنت ناصرالدین قاجار، کتاب را از عربی به فارسی ترجمه کرد. هزار و یک شب به وضوح، فرهنگ جنسیتی و نظام مرد سالار را بازگو می‌کند؛ «جنسیت دست پرورده اجتماع است؛ با نقش‌هایی که مرد و زن در جامعه ایفا می‌کنند محصول جبری طبیعت آن‌ها نیست.» (نجم عراقی؛ ۱۳۹۳: ۲۷) روایت این حکایات بیان‌کننده خیال‌ها و اوهامی است که در باب زنان ساخته شده و همچنین گویای واقعیت جامعه‌ی مردسالار، از زبان زنانی است که خود آماج ظلم و ستم روز افزون واقع شده‌اند؛ زن در قالب چنین چهره‌ای ضمن تلاش برای حفظ و ارزش‌گذاری خصوصیات زنانه، خواهان گریز از بن‌بست و دوغانگی (زن صالحه - زن فاسد) است.

در یک نگاه کلی، زن در تمام داستان‌ها نقش دارد و حتی گاهی بعضی از آن‌ها را پیش می‌برد. جلال ستاری در این باره می‌گوید: «در الف لیله و لیله مکر و حيله

همواره با زن، عشق و جنسیت و فتنه همراه است.» (ستاری، ۱۳۶۸: ۴۱۲) همین نقش و تصویرزن که در شاکله کلی اثر بازتاب داشته، بازنمایی انگاره های جنسیتی است. مردان نیز در حکایت های هزار و یک شب حضور پررنگی دارند؛ در همه ی حکایت ها کمابیش انگاره های مردسالاری به چشم می خورد و می توان گفت: مکر و تدابیر زنان نیز نوعی واکنش نسبت به حاکمیت نظام مردسالارانه، در جامعه ی آن روزگار است؛ می توان در این اثر، تحکیم ایدئولوژی های مرد سالار را مشاهده کرد. بررسی انگاره های جنسیتی در هزار و یک شب اهمیت فراوانی دارد، زیرا با این خوانش لایه های پنهان فرهنگ شرقی در قرون میانه (عصر ساسانی) نمایان می شود. انگاره های جنسیتی افکار و قالب های فکری در مورد هر دو جنس (زن و مرد) است که در جامعه مشاهده می شود و می توان بر اساس آن ظرفیت ها و قابلیت های جامعه ی هدف (عصر ساسانی) را مورد بررسی قرار داد و همچنین نظام اندیشه ای حاکم بر رفتارها، نقش های اجتماعی و اندیشه هایی است که فرهنگ هر جامعه بر عهده ی جنس زن و مرد می گذارد.

روش تحقیق در این پژوهش، توصیفی- تحلیلی و روش گردآوری اطلاعات، کتابخانه ای است که با مطالعه ی دقیق حکایت های هزار و یک شب فیش برداری می شود و سپس بر اساس موضوعات طبقه بندی شده است.

پیشینه ی تحقیق

برای دریافت اطلاعاتی از سوابق و پژوهش های احتمالی در خصوص انگاره های جنسیتی در هزار و یک شب تلاش ها و کنکاش هایی انجام شد؛ در سایت های معتبر

رایانه‌ای که بانک اطلاعاتی مقالات علمی، پایان‌نامه‌های دانشگاهی و کتاب‌ها هستند از جمله: سامانه‌ی مرکز اسناد کتابخانه ملی ایران، سایت ایران داک و سامانه نور مگز جستجوی لازم به عمل آمد که نتیجه‌ی بدست آمده حاکی از این است؛ تاکنون پژوهشی مستقل در این موضوع چه مشابه عناوین و الفاظ و چه از حیث محتوا با عناوین و تعابیر دیگر که متضمن « انگاره‌های جنسیتی در هزار و یک شب » باشد، یافت نشد؛ اما پژوهش‌های متعدد دیگری در باره‌ی حکایت‌های هزار و یک شب انجام شده که برخی از آن‌ها مرتبط با موضوع پژوهش نگارنده محسوب می‌شود که به شرح زیر می‌باشد:

۱- آداب و رسوم در هزار و یک شب، ندا ساقی، ۱۳۸۹، تهران، نشر سوره.
در این کتاب به بررسی و تحلیل آداب و رسوم مختلفی که میان مردم هزار و یک شب رواج داشته توجه شده است به گونه‌ای که اکثر رفتارها و عملکردهای موارد گوناگون زندگی را شامل می‌شود.

۲- روایت‌گری در هزار و یک شب، فرهاد مهندس پور، ۱۳۹۰، تهران، نشر نی
این کتاب پژوهشی است در نمایاندن پیوند و در هم تنیدگی میان زنانگی و روایت‌گری در هزار و یک شب که شگرف‌ترین وانمود ریخت‌روایی فراهم نموده است.

۳- قدرتی، حمیده (۱۳۸۹) نقد زن‌مدارانه‌ی حکایت‌های هزار و یک شب، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، ۱۳۸۹، دانشگاه الزهراء تهران

این پژوهش با توجه به اهمیت هزار و یک شب در معرفی و شناخت زنان، به بررسی هزار و یک شب از منظر نقد زن‌محور، پرداخته و مردسالاری در قصه‌های که

پهنه‌ی وسیعی از هند تا مصر را درنوردیده، به چالش کشیده است.

۴- روند قصه گویی شهرزاد در توالی قصه‌های هزار و یک شب، مریم حسینی،

پایان نامه کارشناسی ارشد، ۱۳۹۱، دانشگاه الزهراء تهران.

این پژوهش نشان می دهد که سیر قصه های هزار و یک شب، تکرار دو بخش

قصه ی مدخل هزار و یک شب و یا همان قصه ی شهریار و برادرش شاه زمان

است.

۵- زن در داستان های هزار و یک شب، مجتبی برزویی، پایان نامه دکتری،

۱۳۹۲، دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی، کرج

این پژوهش به ازدواج زنان، خشونت علیه زنان، اهمیت فرزند پسر، اوضاع

اقتصادی زنان و مشاغل آنان پرداخته است. در پایان به سوگواری زنان، آیات،

احادیث و احکام مرتبط به آن اشاره شده است

۶- تحلیل تطبیقی زن مدارانه ی حکایت های هزار و یک شب و داستان های

آسیایی گوینو، سمیه خبیر، تهران، نشر سخن.

در این پژوهش سعی شده است به بررسی تطبیقی سیمای زنان در هزار و یک

شب و افسانه های آسیایی گوینو پرداخته شود؛ این بررسی تطبیقی براساس روش

ادبیات تطبیقی فرانسوی صورت گرفته است.

شهرزاد

در تمام داستان های هزار و یک شب رد پای زنان به وضوح دیده می شود، آنان

عده دار نقش های اساسی هستند و مهم تر این که این کتاب اثری است که خالق و

صحنه گردان اصلی آن زنی است به نام شهرزاد. وزیر شهریار دو دختر داشت که «یکی شهرزاد و دیگری دنیازاد نام داشت. شهرزاد دختر مهین، دانا و پیش بین و از احوال شعرا و ادبا و ظرفا و ملوک پیشین آگاه بود.» (هزار و یک شب؛ ۱۳۸۶: ۸) با اصرار، شهرزاد برای نجات جان دختران سرزمینش به کابین شهریار در می آید «مرا بر ملک کابین کن یا من نیز کشته شوم یا زنده مانم و بلا از دختران مردم بگردانم» (همان) شهرزاد با از خودگذشتگی طراح و بازیگر نقشی می شود که برای نجات جان دختران بی گناه سرزمین خود هر شب در جدال با مرگ و زندگی است. او در این میان با کمک خواهرش دنیا زاد چنان ماهرانه بر لبه ی تیغ حرکت می کند تا پادشاه دل چرکین، زن ستیز و خون ریز را رام خود گرداند و دیو خشم را از قلبش برهاند.

«شهرزاد خواهر کهنتر خود، دنیا زاد را نزد خود خوانده با او گفت که: چون مرا پیش ملک برند من از او درخواست کنم که تورا بخواهد. چون حاضر آیی از من تمنای حدیث کن تا من حدیثی گویم شاید بدان سبب از هلاک برهم.» (هزار و یک شب، ۱۳۸۶: ۱۱) طرح و برنامه ی شهرزاد با موفقیت به پیش می رود و شاه پا به دنیای تازه ای می گذارد. شهرزاد اندیشمند و هنرمند چنان بذر محبت و عشق، صلح و آزادی در قلب پادشاه کاشته و هر شب از آن پاسداری و با دانش و ادب آبیاریش می کند تا صلح و آزادی را نه تنها برای خود، بلکه برای تمام زنان کشورش به ارمغان آورد.

شهریار

پادشاهی از پادشاهان ایران از سلسه ی ساسانی که بر هندوستان و چین فرمانروایی می کرد؛ دو پسر داشت؛ یکی شهریار و دیگری شاه زمان. «شهریار که برادر مهتر بود

و به داد و دلیری جهان بگرفت و شاه زمان پادشاهی سمرقند داشت و هر دو بیست سال در مقر سلطنت خود به شادی گذاشتند.» (همان: ۴) شهریار دارای قدرت سیاسی و اجتماعی بسیار است، دیدار دو برادر که پس از بیست سال میسر شده بود هم زمان شد با آشکار شدن خیانت همسرانشان و باعث شد «شاه زمان تجرد برگزیند و از علایق و خلاق دوری همی گزیند. اما شهریار، خاتون و کنیزکان و غلامان را عرضه شمشیر و طعمه سگان کرد پس از آن هر شب باکره ای را به زنی آورده و بامدادانش همی کشت و تا سه سال حال بدین منوال گذشت.» (همان: ۸) مردم از رفتارهای شهریار ملول گشته؛ دست دختران خود گرفته و از شهر مهاجرت کردند طوری که در شهر دیگر هیچ دختر باکره ای نمانده بود؛ همین زمان است که پای شهرزاد به قصر شهریار می رسد و روند قصه گویی شهرزاد آغاز می گردد.

شهرزادِ راوی و ناجی

برای مشخص کردن انگاره های جنسیتی فرهنگ شرقی با تکیه بر داستان های هزار و یک شب در عصر ساسانی و نیز نقش و جایگاه زنان و مردان در تقابل با همدیگر (تقابل جنسیتی) در ابتدای کلام می بایست نقش و جایگاه شهرزاد را مشخص کنیم. کسی که با از خود گذشتگی و ایثار تبدیل به الگوی تمام عیار جنسیت زن می شود. از ابتدا تا انتهای کتاب هزار و یک شب رد پای او به وضوح دیده می شود؛ کسی که برای نجات جان خواهران سرزمین خود حاضر می شود به کابین شاهزاده ای رود که در سه سال؛ روزانه یک زن قربانی حس انتقام جویانه ی او می شود.

در جامعه ای که به زن به عنوان یک ابزار در دست مرد، جهت امیال نفسانی او نگریسته می شود، بسیار سخت و نفس گیر خواهد بود جنگیدن برای تغییر این تفکر. شهرزاد بر آن است تا در مقام همسر پادشاهی که حس انتقام جویانه نسبت به زن دارد و با این حس که تبدیل به یک فرهنگ و عادت شده است بجنگد، و همچنین نقش و جایگاهی که مرد و جامعه مردسالار برای زن تعریف کرده است تغییر دهد. این نقش بسیار دشوار را شهرزاد می پذیرد که یا کشته می شود یا جان دختران سرزمینش را نجات می دهد. شهرزاد با نقل هر حکایت مخاطب (شهریار) خود را چنان مجذوب می کند که هر شب اشتیاق او بیشتر و بیشتر می شود و به ملک می آموزد هر جا صدایی مخالف اوست بشنود تامل کند؛ اگر عملی خلاف عرف جامعه است بلادرنگ دست به قبضه ی شمشیر نبرده و آن را به عموم جامعه تعمیم ندهد. شهرزاد با کلام نافذ خود کم کم گرد و غبار غفلت را از تار و پود شهریار پاک می کند. «شهرزاد چنین سخنوری است و اگر قصه هایش کیمیا کار است و سخن را بر کرسی می نشاند، همه به سبب قوت طبع و شیرینی کلام و فصاحت بیان و حدیث های طرفه ای است که می گوید و هم از آن رو که پشتوانه ی هنر خلاقش، سنت و فرهنگ کهنی است که برای نطق و کلام ارزشی آسمانی قائل است.» (ستاری، ۱۳۸۳: ۱۱۲)

اولین حکایت (حرکت بر روی لبه ی تیغ)

در این قصه بازرگان سهواً مرتکب قتل فرزند عفریت می شود؛ پس از آن درخواست بازرگان برای مهلت گیری تا بتواند مال و اموالش را بین فرزندانش تقسیم کند مورد قبول عفریت می افتد و بازرگان پس از گذشت یک سال بنا بر قولش بر می گردد و

منتظر قصاص است؛ اما سه پیرمرد از راه می‌رسند و هر کدام قصه‌ای برای عفریت تعریف می‌کنند؛ در نهایت عفریت از خون بازرگان می‌گذرد. بدون شک هیچ کدام از شب‌ها و حکایت‌های شهرزاد به حساسی، سختی و ترسناکی شب نخست و حکایت اول نیست. شهرزاد نیک می‌داند که باید تمام ترفندهایی که در طول این سالها در خصوص قصه‌گویی یاد گرفته بکار گیرد تا بتواند مجوز زنده بودن شب بعد برای خود و دختران سرزمینش از دست شهریار بگیرد.

در این قصه عفریت در واقع همان شهریار است؛ این زبر دستی و چیرگی شهرزاد را می‌رساند که با ظرافتی تمام این نقش را به عفریت داده تا به ملک بفهماند عفریت می‌تواند قاتل بچه‌اش را ببخشد؛ از خون او بگذرد و از خود، رفتاری انسان‌گونه بروز دهد. «اکنون شهریار نیز باید آن کند که امیر عفریتان کرده است زیرا هیچ خود کامه‌ای نیست که خود را از امیر غولان کمتر بداند.» (اسحاقیان؛ ۱۳۸۴: ۵۱)

در اولین حکایتی که شهرزاد نقل می‌کند هیچ‌گونه نقشی به زنان داده نشده است؛ چرا که خوب می‌داند شهریار و جامعه‌ی مردسالار زنان را این چنین می‌پنداشتند «در حقیقت زن ابزاری قابل خرید و فروش بود که از آن استفاده می‌کردند و چون نیازی نداشتند می‌توانند او را نادیده بگیرند و دیگری را تحت اختیار خود بیاورند.» (حسینی؛ ۱۳۹۵: ۱۸) در قصه‌های ابتدایی برای، هم ذات‌پنداری با شهریار، معمولاً زنان قصه‌های شهرزاد خیانت‌کارند و کشته می‌شوند.

در ادامه، سه قصه درون قصه‌ی اصلی نیز اگر نقش و جایگاهی به زنان داده می‌شود بیشتر نقش‌های منفی است، زنانی که مسخ‌کننده و جادوگر هستند، در حکایت

«پیر و غزال» کارگرد اصلی زن از نظر جامعه‌ی مردسالار تولید و مثل و تربیت فرزندان است وقتی این کارکرد را از دست می‌دهد یا از عهده‌ی آن بر نمی‌آید جای خود را به یک زن دیگر دهد. پس اگر نقشی به زن داده می‌شود غزال، کنیز و دختر شبان است. «غزال: وی دختر عم پیر نخست و همسر نازای اوست که ساحری می‌دانسته و کنیز (همسر دوم) و سپس پیرمرد را با سحر به گاو و گوساله بدل کرده است. این زن به عقوبت بدکاری اش، با سحر دختر شبان به غزال تبدیل شده است.» (مهندس پور؛ ۱۳۹۰: ۲۸۰) در ادامه، حکایت «پیر و استر» این چنین آغاز می‌شود «این استر زن من است. مرا سفری افتاد یک سال در شهرها سفر کردم. پس از یکسال بازگشته نیمه شب بود که به خانه خویش در آمدم زن خود را دیدم که با غلامکی سیاه خفته است.» (هزار و یک شب؛ ۱۳۸۶: ۲۰)

در این داستان زن نقش همسری خیانت پیشه دارد که در غیاب شوهرش با غلامکی سیاه همبستر می‌شود و سرانجام با سحر و جادو تبدیل به استر می‌شود؛ «زن پیر خیانت پیشه با سحر، شوهرش را به سگ تبدیل می‌کند. دختر قصاب طلسم سگ (پسر) را می‌شکند و او را به صورت آدمی بر می‌گرداند و با سحر او زن خیانت کار به استر تبدیل می‌شود.» (مهندس پور؛ ۱۳۹۰: ۲۸۰) سرنوشتی که بسیار زجر آورتر از مرگ است. در واقع با فرهنگ زن ستیزی و زن گریزی مانند بیشتر داستان‌های هزار و یک شب مواجه هستیم، در این داستان‌ها ماجرا گرد شهوت‌رانی و خیانت زنان می‌گردد. زنان این قصه‌ها مانند زن شهریار و شاه زمان بی وفا و سست عهدند. در حکایت پیر دوم و سگش، شهرزاد با زبر دستی تمام، نقشی فرا

زمینی به زن می دهد و می خواهد این پیام را به شهریار برساند، از یک طرف زن خوب را فقط در میان پری رویان می توان یافت و از طرف دیگر شهرزاد خود خالق و راوی مستقیم زن این قصه نیست و این نقش مثبت را از طریق پیرمرد برای عفریت بازگو می کند. شهرزاد به خوبی درک کرده است که ذهن بیمار و روح سرکش شهریار به سادگی نمی تواند پذیرای نقش خوب برای زن باشد. «ملک از کجا بداند که زن بعدی که پای به خوابگاهش می گذارد، او را به یک قاطر بدل نخواهد کرد؟ چگونه مطمئن باشد که از چنگال زن بعدی برهد؟! به نظر می رسد شهرزاد همه چیز در باب این نیروی غریب می داند.» (ثمینی، ۱۳۷۹: ۲۱۹) شهرزاد با بیان حکایت بازرگان و سه پیر که هرکدام داستانی جداگانه داشتند می خواهد نقش های مثبت داستان را به جنس مرد دهد؛ زیرا شهریار و جامعه ی مردسالار عهد ساسانی اعتقاد به یک نوع جبر و برتری مرد نسبت به زن دارند؛ «معتقدان به جبرگرایی زیست شناختی استدلال می کنند که در جنس نر نوع بشر چیزی به طور ژنتیک ذاتی وجود دارد که باعث می شود آن ها به طور طبیعی جنس مسلط باشند، و این چیز در ماده ها وجود ندارد و در نتیجه نه تنها زنان به طور طبیعی وابسته اند بلکه در مجموع کاملاً از وضع خود راضی اند.» (اعزاز؛ ۱۳۹۳: ۴۳) شهرزاد می خواهد با یک ظرافتی خاص کم کم ذهن و روح شهریار را آماده ی پذیرش نقش هایی در باب زنان نماید مانند آن چه در حکایت دوم (پیر دوم و سگش) به یک زن، نقش فرا زمینی (پری) می دهد.

حکایت صیاد

این داستان از آن صیاد سالخورده ی است که در بند عفریت می افتد. داستان صیاد

سالخورده و تیره روز، خمره ای صید می کند که در درونش عفریتی زندانی شده است. ابتدا توسط عفريت تهديد به مرگ می شود، اما صياد با حيله دوباره او را به خمره بازمی گرداند. «عفريت بناليد و گفت: مَهر از سر خمره بردار و مرا رها کن به پاداش نیکو خواهی رسید. صياد گفت: دروغ می گویی و مثل من و تو مثل وزیر ملک یونان و حکيم رویان است.» (هزار و یک شب، ۱۳۸۶: ۲۵) صياد شروع به گفتن حکایت ملک یونان و حکيم رویان می کند که در ادامه؛ آن قصه ی سندباد و حکایت وزیر و پسر پادشاه روایت می شود.

در حکایت ملک یونان و حکيم رویان، حکيم به سادگی بیماری برص ملک را درمان می کند که طبیبان زیادی از درمان آن عاجز مانده بودند. وزیر حسود، ملک را به کشتن حکيم ترغیب می کند؛ اما ملک نمی پذیرد و برای اثبات درستی تصمیم خود حکایت ملک سند باد را بیان می کند.

در داستان ملک یونان و حکيم رویان شهرزاد هیچ گونه نقشی به زنان نمی دهد او قصد دارد بر اندیشه و نظریه های جامعه ای موثر باشد که از زاویه ی مردانه ای بسیار قوی تشکیل شده؛ بنابراین جهت تاثیر گذاری کلام خود بسیار هوشمندانه عمل کند و جهانی برای شهریار ترسیم کند که سازه هایش از سازه هایی که مردان ساخته اند کمی متفاوت تر باشد؛ و زنانی را برای نقش های مثبت آماده کند که تاکنون تنها نقش های اجتماعی که جامعه بر عهده ی آنها گذاشته است؛ حيله، نیرنگ، خیانت، بدعهدی، همسر داری و پرستاری از فرزندان است. شهرزاد خود را برای مقابله با جامعه ی مردسالار و قوانین ضد زن آماده کرده است او به دنبال ارائه ی جامعه ای بهتر برای

زنان در کنار مردان است. شهرزاد با دو واسطه، صیاد و ملک یونان، پا به درون قصه‌ای دیگر می‌گذارد؛ این داستان در خصوص عدم تصمیم‌گیری درست و عجولانه شاهی گفته می‌شود که شاهینش را کشته در حالی که این پرنده ناجی جان او بوده و پادشاه زمانی که متوجه این موضوع می‌شود بسیار پشیمان می‌گردد. شهرزاد با بیان این قصه بر آن است این نکته را به شهریار گوشزد کند، اگر پادشاهی از کشتن پرنده‌ای بی‌گناه پشیمان است چگونه شهریار سه سال در نقش قاتل زنان و دختران بی‌گناه سرزمین خود احساس پشیمانی نمی‌کند؟

در ادامه داستان به حکایت ملک یونان و حکیم رویان برمی‌گردیم، وزیر از حکایت شاه‌پند نگرفته و ملک یونان را با گفتن حکایتی به کشتن حکیم رویان تشویق می‌کند؛ سرانجام شاه اسیر فضایی می‌شود که وزیر برای کشتن حکیم مهیا کرده است، حکیم وقتی می‌بیند تصمیم شاه مبنی بر کشتن اوست مهلتی از او می‌گیرد؛ و سپس کتابی به پادشاه هدیه می‌دهد «ملک کتاب بستد و خواست که آن را بگشاید ورق‌های کتاب را به هم پیوسته یافت، انگشت به آب دهن تر کرده ورقی چند بگشود و به آسانی گشوده نمی‌شد. چون شش ورق بگشود به کتاب اندر خطی نیافت، گفت: ای حکیم، خطی در کتاب ندیدم. حکیم گفت: ورقی چند نیز بگردان، ملک اوراق همی گشود تا اینکه زهری که حکیم در کتاب کار برده بود بر ملک کارگر آمد.» (هزار و یک شب، ۱۳۸۶: ۳۳)

شهرزاد با نقل این قصه با زیرکی هیچ نقشی به زن نمی‌دهد اما بیم و امیدش، نفس زدن هایش بین مرگ و زندگی را از زبان حکیم بیان می‌کند؛ شهرزاد قصد دارد

از یک طرف روزنه ای هر چند کوچک در ذهن شهريار نسبت به زنان از نظر تاريخی باز کند و از طرف ديگر سعی می کند بين ذهنيت و عينيت ارتباطی ظريف برقرار کند تا درک و مفهوم آن برای شهريار راحت تر باشد. «ولی کمابيش مهم ترين خويشکاري شهرياد از آغاز تاکنون اين است که توانسته موازنه های آغازين را برهم زند، موازنه ها، منطق ها و نسبت های نوینی را جایگزین آن ها سازد اين فرایندی است که طی آن شهرياد در هر گام، با هر داستان، در درون جان ملک، جهانی ديگر با افق های ديگری را بنا می کند و به یک معنی زن افق ناشناخته ی اين جهان تازه است.» (مهندس پور؛ ۱۳۹۰: ۲۸۵)

در ادامه ی داستان، قصه ی ملکزاده سنگی روايت می شود؛ صياد با راهنمایی عفريت چهار ماهی رنگی صيد کرده و برای شاه می برد شاه برای کشف ماهيان جادویی با صياد به سرزمینی وارد می شود که مردمانش مسخ شده اند؛ در میان آن ها ملکزاده ای وجود دارد که نیمی از بدنش سنگ شده؛ ملک زاده حکايت می کند که چگونه همسر خيانت کارش، او را بدین شکل درآورده و تمام مردم شهر را نیز به چهار رنگ ماهی تبديل کرده است، شاه، ملکزاده را یاری می کند؛ و زن وی را می کشد و دو دختر صياد را به ازدواج ملکزاده سنگی در می آورد.

شاهزاده از گفتگوی دو کنیز از خيانت همسرش با خبر می شود او زنی افسونگر و خيانت کار است؛ «در اين داستان؛ خاتون زنی دو شخصيته است . خاتون ملک است و در قصر جایگاه بلندی دارد، و هنگامی که خيانت می ورزد، به خانه ای گلین می رود، غذای موشان می خورد و غلامک او را به تحقير روسپی خطاب می کند.

خاتون در این شرایط حقارت بار لذت می برد. خاتون این دو شخصیت را در خود دارد: ملکه - کنیز» (همان: ۲۸۱) باز هم زن در نقش یک همسر خائن و خیانتکار پدیدار می گردد. زنی که به مراتب گناهی بزرگتر از زن خائن شهریار دارد، جزای این زن بدون تردید چیزی جزء مرگ نیست. شهرزاد با نقل این داستان یادآور می شود که زن می تواند هم زمان دارای دو شخصیت جداگانه باشد، هم زمان می تواند زنی خیانت پیشه و مکار، یا زنی وفادار و صبور باشد؛ در کنار زنان خیانتکار این داستان زنان نیکوکار نیز نقش دارند «نخست دو کنیزی که با گفتگوی شان، ملک را از خیانت زنش آگاه می کنند. این دو تن یادآور خود شهرزادند. و دیگر دو دختر صیاد که به زنی ملک در می آیند و یکی از آن ها جای خاتون خیانتکار را می گیرد.» (مهندس پور؛ ۱۳۹۰: ۲۸۲) شهرزاد نیک می داند باید فضای حاکم بر انتهای داستان را سریع عوض کند به همین دلیل بدون وقفه و اجازه خواستن از ملک و گفتگو با دنیازاد حکایت بعدی را به نام حمال با دختران آغاز می کند .

حکایت حمال با دختران

این داستان پنج داستان فرعی را در خود جای داده است که سرگذشت دو دختر و سه گداست. دو دختر زیبارو در یک شب میهمانانی سرزده در خانه ی خود می پذیرند؛ یک حمال، سه گدای یک چشم و سه بازرگان که در واقع هارون الرشید، جعفر برمکی و مسرور خادم هستند. یکی از دختران در میانه ی طرب، دو سگ را تازیانه می زند و همین مایه کنجکاوی میهمان ها می شود آن ها از دختر راز تازیانه زدن سگ ها را می پرسند لیک دختر به جرم کنجکاوی به غلامش دستور می دهد آن ها را بکشد.

پیش از کشته شدن، گداهای یک چشم حکایتشان را نقل می‌کنند؛ و سپس از کشتن آن‌ها منصرف می‌شود.

یکی از بنیادی‌ترین ظلم‌ها در تاریخ می‌توان به ظلم مردان بر زنان در تمام جوامع ذکر کرد، «زنان پایگاه‌های اجتماعی گوناگون دارند و گرچه همگی زنان به دلیل زن بودن ستم می‌بینند اما این ستم برای همگی آنان برابر نیست.» (تانگ؛ ۱۳۹۵: ۱۰۰) در جامعه‌ی مردسالاری که نماد آن شهریار است مشارکت زنان و مردان در ایجاد ساختارها و نقش‌های اجتماعی به گونه‌ای که امکان تحقق کامل استعدادهای انسان برای هر دو جنس فراهم باشد وجود ندارد پس یکی از وظایف شهزاد خلق جامعه‌ای است که در آن زنان خود را شخصیت‌های کامل در کنار مردان ببینند نه زنانی با شخصیت‌هایی چند پاره و فرودست مردان.

بعد از گذشت هشت شب از قصه گویی شهزاد اولین حکایت است که زنان نقش و جایگاهی بالاتر از مردان دارند، این امر خلاف عرف جامعه‌ی مردسالار است و پذیرش آن برای شهریار کمی دیر هضم است. در این داستان «هیچ زن خیانت کاری وجود ندارد. در حالی که زنان همگی فعال اند و ناخواسته یا در تنگنا (نه از سر خیانت پیشگی و شرارت) به کردار زشت دست می‌زنند.» (مهندس پور؛ ۱۳۹۰: ۲۸۲) اما شهزاد بسیار ماهرانه می‌خواهد پیام آور پیامی برای شهریار باشد که این پیام به سان یک سکه دو روست: از یک طرف می‌تواند موفقیتی بزرگ برای شهزاد باشد که در شب‌های آینده راحت تر قصه‌گویی‌هایش را ادامه بدهد و از طرف دیگر می‌تواند پایانی باشد بر این آرزو. چرا که شهزاد می‌خواهد به ملک این پیام را برساند، چگونه است وقتی یک زن از خون

مردان می گذرد؛ اما یک ملک (شهریار) هر روز صبح زن بی گناهی را به کام مرگ می فرستد. «زنان به همان اندازه می توانند نیک یا بد باشند که مردان. زن و مرد بودن معیار تشخیص نیکی از بدی نیست. تاکید بر این ایده هم زمان با پایان یافتن داستان دنباله دار دختران و حمال است، این نخستین داستانی است که با در نظر گرفتن همه جوانب پایان خوشی دارد.» (همان) فضای زنانه ی ابتدای حکایت شاید به مذاق زن ستیزانه ی شهریار خوش نمی آید به همین دلیل است که در انتهای داستان دوباره نقش و فضای کلی به دست مردی می افتد که اختیار دختران را بدست می گیرد.

حکایت شاه و زن وزیر

حکایت زن پرهیزکاری است که با انتخاب هوشمندانه ی یک کتاب، ملکی را که خواستار آمیزش با اوست از کرده ی خود پشیمان می کند؛ اما شوهر زن که وزیر ملک است به او اعتنایی نمی کند؛ فکر می کند ملک با همسرش همبستر شده است ولی در پایان داستان، باز هم زن با تدبیر خویش گره از این مشکل می گشاید. «پس از آن وزیر به خانه ی خود بازگشت و زن خود را بخواست و با او از در صلح بیامد و به پاک دامنی او اعتماد کرد.» (هزار و یک شب، ۱۳۸۶: ۱۳۶۹)

شهرزاد، این قصه را در شب پانصد و هفتاد و هشتم برای شهریار نقل می کند؛ اما از دوشب پیش ذهن شهریار را آماده پذیرش نقش های جدید برای زنان می کند او در شب پانصد و هفتاد و ششم، زمانی که حکایت اجنه و شیاطین محبوس را نقل می کند در انتهای شب از زبان امیر موسی نصیحت های خود را این چنین نقل می کند. «ای پسر آدم، کجایند امتهای گذشته و پادشاهان چگونه شدند؟ حصارهای محکم

و حصنهای حصین عاد بن شداد و قصر بی بنیادش چه شد و فرعون و نمرود که طغیان تجبر می کردند کجایند؟ جملگی مرگ با خاک یکسان کرد از ایشان نه خرد ماند و نه بزرگ و نه زن برخاست و نه مرد. ای آن کسی که بدین مکان آیی، بدان که از دنیا به هیچ چیز مغرور نباید شد او غداً و مکاره و عاریت سرایی است ناپایدار. خوشا به حال بنده ای که گناه خود را به خاطر آورد و از پروردگار هراس کند و رفتار خویش نیکو نماید و توشه ی آخرت پیش فرستد.» (هزار و یک شب، ۱۳۸۶: ۱۳۶۱)

زن در این حکایت در نقش یک زن صالحه و پرهیزکار نمایان می شود که با ترفندی زیبا، ملک را از فکر زشت و ناپسندی که در سر داشت منصرف می کند و با درست کردن یک نوع غذا در رنگ های مختلف توانست پیام خود را بسیار زیرکانه این چنین به ملک برساند. «من این مثل را زدم که ملک عبرت گیرد. ملک گفت: سبب این چه بود؟ زن وزیر گفت: ملک را در قصر خود نود همسر است که در الوان مختلف و در طعم یکی هستند.» (همان: ۱۳۶۷)

در حکایت های هزار و یک شب نقش های اجتماعی زن، گاهی مثبت و دلسوزانه است و گاه نقش یک زن خیانت کار، ساحر و بد طینت. «تصویر زن در ادبیات از اوج و عروج تا هبوط، از معراج تا سقوط متفاوت است.

گاهی زن آن چنان نمودی در اندیشه و فکر و زبان و بیان دارد که می تواند با معشوق الهی یکی شود و گاه تاریک ترین صفات حیوانی از آن زنانی است که نقش نفس اماره را بازی می کنند.» (حسینی؛ ۱۳۹۵: ۱۳-۱۴) جین اوستن نویسنده برجسته ی انگلیسی دلیل این موضوع را این چنین بیان می کند: «مردان در بیان داستان شان

نسبت به زنان امتیازات بسیاری داشتند، زیرا قلم در دست ایشان بوده است.»
(جین اوستن به نقل از حسینی؛ ۱۳۹۵: ۱۳)

شهرزاد آموزگاری است که به راحتی می تواند شهريار را نصيحت کند؛ زیرا با نقل قصه هایش ذهن شهريار را پذيراي زناي کرده است که زنان نیز می توانند در جامعه ی مردسالار بازیگر نقش های مثبتی باشند که جامعه آنان را تحسین کند، بدون شک سردرسته ی این گروه از زنان خود شهرزاد است، زناي که تدبير و دانايي شان بیش از زيبايی ظاهري آنان جلوه می کند.

حکایت معروف پینه دوز

معروف، پینه دوز فقیری است که همسری خبیث و شرور دارد؛ مدام او را مورد آزار و اذیت قرار می دهد؛ معروف به سبب آزار و اذیت همسرش (فاطمه عره) می گریزد و با کمک دیوی به شهر دیگری می رود در آن شهر معروف به کمک بازرگانی به تجارت مشغول می شود و چنان آوازه ای پیدا می کند که ملک دخترش را بر او تزویج می کند اما چندی بعد به معروف شک می کند، معروف از بیم جانفش فرار می کند و در راه انگشتری خاتم به دست می آورد که جَنی مسخر اوست. معروف به کمک آن انگشتر و جن ثروتی به هم می زند و دوباره به شهر بازمی گردد و در کنار دختر ملک زندگی را به خوشی می گذراند، تا اینکه به شکلی سرزده فاطمه عره سر می رسد و می خواهد که انگشتر خاتم را بر بآید که توسط پسر معروف کشته می شود.

این آخرین حکایتی است که شهرزاد برای ملک نقل می کند. در مجموع دوازده شب آخر را با این حکایت به صبح گاهان می رساند. در این داستان شهرزاد دو نقش

متفاوت به زنان می دهد یکی فاطمه عره زن اول معروف پینه دوز است که شر مطلق است و مدام به آزار و اذیت معروف مشغول است؛ «او افزون بر این که شوهرش را دشنام می دهد، کتک می زند و می آزارد. او را به دادگاه می کشاند و از او به قاضی شکایت می برد.» (مهندس پور؛ ۱۳۹۰: ۳۲۷) و دیگری دختر ملک کسی که خیر مطلق است حتی زمانی که مشخص شد معروف به دروغ خود را بازرگان معرفی کرده است؛

«او به پینه دوزیاری می رساند و رازش را پوشیده می دارد تا رسوا نشود.» (همان: ۳۲۴) اما بازهم با درایت و تدبیر خود توانست معروف را دوباره به قصر بازگرداند و در کنار او زندگی را به خوبی و خوشی بگذراند تا زمان مرگ او فرا رسد.

اگر چه پایان این قصه، مصادف با پایان هزار و یک شب است اما این پایان، پایانی روشن و امیدوار کننده است. شهرزاد خوشحال از این موفقیت که توانسته بطور خاص بر روح و جان شهریار نفوذ کرده و او را از کرده ی خویش پشیمان و نگرشش نسبت به زنان را تغییر دهد و بطور عام نگرش عمومی جامعه نسبت به زنان و نقش هایی که جامعه مردسالار بر عهده ی زنان می گذارد تحت تاثیر قرار دهد. شهرزاد پس از پایان این حکایت نفسی به راحتی می کشد «شهرزاد می داند که با خیل بی شمار قصه هایی که برای شهریار گفته است، حالا همسرش باید آنقدر قدرت تمیز پیدا کرده باشد که بتواند خوب و بد را تشخیص دهد و زنان و دختران بی گناه را بی جهت به کام مرگ نفرستد.» (ثمینی، ۱۳۷۹: ۲۲۳) شهرزاد به عنوان همسر و همراه شهریار در این شب های طولانی، وقتی این حکایت به پایان رسید «زمین را ببوسید و گفت: ای ملک جهان

اکنون هزار و یک شب است که حکایت و مواظمت مقدمین از بهر تو حدیث می‌کنم اگر اجازت دهی تمنایی دارم. ملک گفت: هرچه خواهی تمنا کن. شهرزاد بانگ بر دایگان زد فرزندان او را حاضر آوردند یکی راه رفتن توانستی و دیگری نشستن و سیمین شیر خوار بود شهرزاد زمین را ببوسید و گفت: ای ملک جهان اینان فرزندان تواند از تو تمنا دارم که مرا به این کودکان ببخشایی و از کشتنم آزاد کنی. ملک کودکان را به سینه گرفت و گفت: به خدا سوگند من بیش از این تورا بخشیده بودم و از هر آسیب امان داده بودم. شهرزاد را فرح روی داد.» (هزار و یک شب، ۱۳۸۶: ۲۳۲۹)

نتیجه:

لازمه‌ی رفع احتیاجات اجتماعی به وجود آمدن مشاغل، طبقات اجتماعی و نقش‌های گوناگون در جامعه است، در هر اجتماع با عنایت به این نیازمندی‌ها نقش‌ها و مشاغل برعهده‌ی زنان و مردان قرار می‌گیرد و هر فردی در جامعه کارِ مخصوصی انجام می‌دهد. در یک نگاه کلی می‌توان نتیجه گرفت، زن در تمام حکایت‌های هزار و یک شب دارای نقش‌های متفاوتی است، تمام سعی و تلاش شهرزاد بر این است که نقش‌های مختلفی به زنان قصه‌هایش واگذار کند که از یک طرف قابل پذیرش در جامعه‌ی مردسالار عهدسازمانی باشد و از طرف دیگر، برای شهرزاد بسیار مهم تر است بتواند ذهن بیمار گونه شهریار را تلطیف کرده و آماده دریافت نقش‌های مثبت برای زنان باشد. در این حکایت‌ها کم و بیش به زنان نقش‌هایی مانند: کنیزان، زن ساحر، عفریته، زن پرهیزکار، زن مدیر، زن عاشق، زن دانشمند، زن حکمران، و ... می‌دهد. زن در قالب چنین نقش‌هایی ضمن تلاش برای حفظ و ارزش‌گذاری خصوصیات

و اخلاق زنانه، نیم نگاهی نیز به فرار از این بن بست و دوگانگی زن صالحه - زن فاسد دارد تا خود را از یوغ جامعه‌ی مردسالار نجات دهد. در مقابل مردان در حکایت‌های هزار و یک شب با توجه به جامعه مردسالار عهد ساسانی و نقش‌ها و مشاغل که بر عهده می‌گیرند، بیشتر نقش‌های کلیدی و تاثیرگذار جامعه دارند مانند: ملک، وزیر، بازرگان، آهنگر، صیاد، تاجر، و... می‌باشد. در پایان داستان‌های هزار و یک شب ما شاهد تغییر دیدگاه جامعه‌ی مردسالار در قبال نقش‌هایی که زنان در جامعه به عهده می‌گیرند هستیم و این حاصل کوشش و ممارست هزار و یک شب فردی جزء شهرزاد نیست، که به عنوان نماد تمام عیار جنسیت زن در هزار و یک شب معرفی می‌شود.



۱۲. _____ (۱۳۸۲) گفتگوی شهرزاد و شهریار، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی
۱۳. محبوب، محمد جعفر (۱۳۸۲) ادبیات عامه ایران، تهران: نشر چشمه
۱۴. مهندس پور، فرهاد (۱۳۹۰) روایت گری در هزار و یک شب، تهران: نشر نی
۱۵. نجم عراقی، منیژه (۱۳۸۹) زن و ادبیات، سلسله پژوهش‌های نظری درباره‌ی مسائل زنان، تهران، چشمه، چ سوم
۱۶. هزار و یک شب (۱۳۸۶) ترجمه عبدالطیف تسوجی تبریزی، تهران: هرمس، چ دوم

